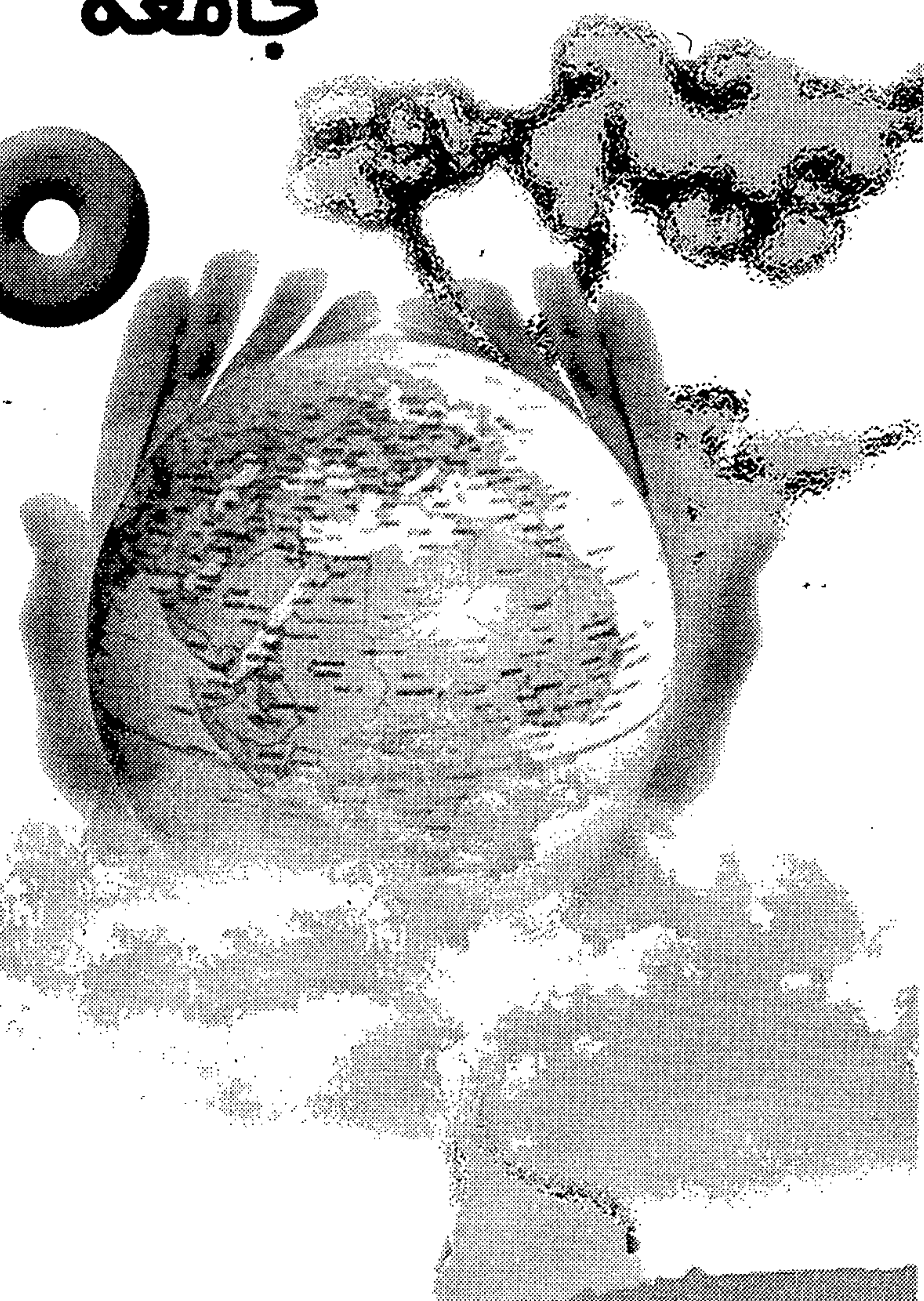


جامعه

مهدوی

آرمان شهر

نبوی



حسین علی سعیدی

اشاره: اندیشه‌ی ساختن مدینه‌ی فاضله که در آن، شهروندان، فضیلت محور و ارزش مدار، زندگی کنند، از دیرباز، ذهن‌های متفکران و دل سوزان بشر را به خود مشغول کرده است. هر کدام از این متفکران و... برای رسیدن به آن جامعه‌ی آرمانی، راه حل‌هایی را ارایه کرده‌اند. این نوشتار، دیدگاه ممتاز شیعه را برای تحقق دادن به آرمانشهر موعود بیان کرده است. راهکارهای شیعه، موقف حیاتی «بعثت»، «غدیر»، «ظهور» است.

انسان، برای رسیدن به آن جامعه‌ی آرمانی به قانون الهی (وحی) و تفسیر معصومانه (غدیر) و مدیریت معصوم (ظهور) نیاز دارد.

اندیشه‌ی ساختن مدینه‌ی فاضله که در آن، شهروندان، فضیلت محور و ارزش مدار زندگی کنند و زمینه‌ی بسط و توسعه‌ی معنویّت و صلح و صفا و پاکی را - که به رشد و تعالی انسانیت می‌انجامد - برای آنان آماده کند، از دیر باز، در ذهن همه‌ی متفکران و مصلحان و دل سوزان جامعه‌ی بشری، مطرح بوده و هر کدام، به فراخور افق فکری

خویش، طرحی در انداخته و الگویی را پیشنهاد کرده است. این که «راه صلاح و بالندگی انسان چیست و کجا است؟» و «چه گونه انسان می‌تواند مدینه‌ای را که در آن، قابلیت‌ها و استعدادهای خویش را به فعلیت برساند و جامعه‌ای در خور زندگی انسان و عاری از هر گونه جدال و بی‌عدالتی و مملو از خوبی و صلح و پاکی، بسازد؟»، سؤالاتی است که جواب‌ها و راه حل‌های متنوع و مختلفی در مکاتب فکری گوناگون گرفته است.

مکتب تشیع، با نگاهی ژرف و واقع‌بینانه به حقیقت انسان و نوع نیازها و استعدادهایش، برای به سامان رسیدن امور و پدید آمدن جامعه‌ی آرمانی موعود، طرح نویی در انداخته و راه ممتازی را ارائه داده است.

ما، در این نوشتار، دکتترین حکومت مهدوی را - که مسیر تحقق و صراط مستقیم آن با گذر از سه موقف حیاتی - «بعثت»، «غدیر» و «ظهور» انسان را به بهشت موعود و تحقق آن مدینه‌ی فاضله هدایت و رهنمون می‌سازد - ارائه می‌کنیم و از نوع ارتباط و تعامل این سه مهم با هم و اضطرار بشر به آن‌ها در تشکیل آن جامعه‌ی موعود، تحلیلی ارائه می‌دهیم.

یکم - بعثت (تحلیل جایگاه انبیا در زندگی انسان)

قبل از پرداختن به مسئله‌ی اضطرار بشر به انبیا و ضرورت استمداد فرشیان از عرش، باید رابطه‌ی انسان و نوع نیازش به پیامبر، تحلیل و تبیین شود تا در پرتو ضیای شناخت این رابطه، ضرورت یا عدم لزوم چنین مسئله‌ای روشن گردد.

پدیده‌ای در جهان بشری با نام «نبوت»، رخ داده و عده‌ای به نام «انبیا» پیامی را از آسمان برای زمینیان آورده‌اند.

آیا انسان، محتاج سخن و راهنمایی آنان بود یا بدون گوش دادن به آن پیام هم، هیچ خلل و کاستی در حیات اش رخ نمی‌داد و جهان بی پیامبران و انسانیت عاری و خالی از پیام آنان، کامیاب و موفق بود؟

پیش‌درآمد بحث مان، نگاهی گذرا و کوتاه به سخن متفکران دینی در باب «لزوم بعثت



انبیا» خواهد بود تا از متاع آنان استمتاع نموده و با بهره وری از تجارب فکری شان، به غنای بحث بيفزاییم. گرچه این قلم، فعلاً، در پی کاوش و استقصای همه‌ی آرای مطروح در این عرصه نیست و سیر فراز و فرود و کسر و انکسار شان را در تاریخ به نظاره نمی‌نشیند، اما در پرده‌ی اجمال و اشارت، جان مایه‌ی سخن را چنین می‌توان عرضه کرد: الف) بوعلی سینا، قافله‌دار عقل گرایان، در نوشته‌های مختلف خویش، لزوم بعثت انبیا را مطرح و مدلل ساخته و می‌گوید:

جامعه‌ی انسانی، برای بقا و تداوم، نیاز به قانون عادلانه دارد. عدالت، ضامن بقای اجتماع و پاسدار و نگهدار آن است^۱ از طرفی، وضع قانون عادلانه، از سوی بشر، به دو جهت، امکان‌پذیر نیست: نخست آن که بشر، قادر به تشخیص «حقیقت» نیست؛ زیرا نمی‌تواند خود را از اغراض، تهی کند، و عدالت، فرع شناخت حقیقت است، لذا بشر، به خاطر عدم دست‌یابی به حقیقت، نمی‌تواند عدالت را به چنگ آورد.

ثانیاً، بر فرض که حقیقت، صید انسان شود، لکن قانون بشری، ضمانت اجرا ندارد و بشر، برای قانون عادلانه و بقای حیات اجتماعی خود، محتاج وحی و نبوت است که وحی، هم حقیقت را همان‌طور که هست، برای پیامبران مشخص می‌کند و هم با وعده و وعید خود، ضمانت اجرای آن را بر عهده می‌گیرد.^۲

ب) متفکر و علامه‌ی فقید، مرحوم طباطبایی نیز در نوشته‌های خود، راز و رمز این ضرورت را در دو جا می‌جوید و لزوم پدیده‌ای به نام بعثت را دو گونه موجه و مستدل می‌سازد: نخست آن که می‌گوید: استخدامگری بشر، بهترین دلیل بر ضرورت نیاز انسان به پیامبران است. انسان، براساس طبیعت و فطرت خود، موجودی استخدامگر است و غریزه‌ی استخدامگری، موجب اختلاف در تمام شئون حیات می‌شود. از طرفی، اختلاف، جز در سایه‌ی قانون، حل و فصل نمی‌شود و از آن جا که بشر، خود، خاستگاه و منشأ اختلاف است، نمی‌تواند بر طرف‌کننده‌ی اختلاف باشد و برای رفع آن، قانون وضع کند،



لذا عامل بر طرف کننده‌ای را باید بیرون از دایره‌ی انسانی و فراتر از آن یافت، و پر واضح است که ارتباط آن عامل فرا انسانی با جهان انسانی، همان چیزی است که تحت عنوان وحی و نبوت یاد می‌شود، لذا بعثت لازم است.^۳

دیگر آن که ایشان، با طرح این نکته که انسان، موجودی دو بعدی است می‌گوید:

علاوه بر جسم و بُعد مادی، بُعد معنوی نیز دارد و روشن است همچنان که برای

بُعد جسمی و مادی، برنامه می‌خواهد، برای بُعد معنوی و آن جهانی نیز برنامه

می‌خواهد و این مهم، جز در سایه‌ی وحی و نبوت، میسر نمی‌گردد، لذا نبوت

برای جهان بشری، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.^۴

در کنار این قبیل ادله، دو نوع دیگر نیز طرح شده است: یکی با توجه و نگاه کارکردی به فعالیت انبیا، ضرورت وجود آنان را مستدل می‌سازد. تبیین گزاره‌هایی که عقل از بیان آن عاجز است و تأمین آسایش روان و امنیت روحی که حوادث و مسائل مشکل آفرین و مصائب و شرور را برای انسان توجیه می‌کند. به عبارت دیگر، حلّ گره‌های کور زندگی انسانی که جز با سرانگشت وحی گشوده نمی‌شود، ضرورت آن را موجه می‌کند.^۵ این نگاهی کوتاه و اجمالی به بخشی از ادله‌ی متفکران در لزوم بعثت بود که می‌توان به نقد برخی از آن‌ها پرداخت.

ادّعای جایگزینی "عقل جمعی بشری" (Humanrason) جهت برطرف ساختن اختلافات و زدودن آن از چهره حیات انسانی^۶ و طرح عدم توفیق انبیا در رسالت خطیر خویش، در جهان خارج - که نه تنها ریشه سوز اختلاف نبوده‌اند که زمینه ساز اختلاف عمیق دیگری بودند - و یا محدود کردن قلمرو فعالیت انبیا با طرح «خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا»، مسائل و مصائبی است که بر تفکر سنتی و تلقی گذشتگان از تبیین جایگاه و پایگاه حجّت در حیات انسان، وارد شده است.

حال، به سؤال اصلی بر می‌گردیم. آیا حجّت و پیامبر، در حیات بشری، ضروری و

ناگزیر است یا می‌توان برای آن جایگزینی یافت؟



تحلیل درست و منطقی این سؤال، نیازمند تحلیل دست کم دو نکته‌ی اساسی است: نخست، تعریف انسان و تحلیل و تعیین استعداد و خواسته‌هایش، و دوم، تبیین عملکرد و جایگاه رسالت رسولان الهی در عرصه‌ی حیات بشری.

انسان، از کجا، تعریف خود و تحدید اندازه‌ها و تبیین خواسته‌ها و تحلیل آرزوهایش را می‌گیرد؟ اگر بخواهیم با دین، انسان را تعریف، و حدود استعدادها و حوزه‌ی نیازهایش را مطرح کنیم و آن گاه در میان خواسته‌هایش، نیاز به دین را بگنجانیم، قطعاً، دوری پیش خواهد آمد که استحکام این راه را متزلزل می‌کند، لذا ناگزیریم، حداقل، مبانی و مبادی شناخت‌مان از انسان و برخی از نیازهایش را در بیرون حوزه‌ی دین مشخص کنیم و آن گاه به سراغ پیام حجت‌های الهی رفته و آن را به گوش بگیریم.

انسان، می‌تواند با نگاه و تأمل در خود، ضرورت نیازش را به پیامبران، عموماً، و حجت، بخصوص، بیابد. با نگاه به خود، استعدادهای عظیم و بی‌پایانش را درک می‌کند و می‌یابد که وجود او، از زندگی محدود دنیایی، وسیع‌تر است. این، به شهادت وجدان روشن است. تاریخ نیز شاهد صدق این مدعا است. زیرا کسانی که به دین نیز گرایشی نداشته‌اند، عظمت استعدادهای انسان را ستوده و به فزونی استعدادها از نیاز حیات مادی گواهی داده‌اند.^۷

انسان، به شهادت استعدادهایش و ظرفیت و سعه‌ی وجودی‌اش، محدود نیست و ادامه دارد، چنان که از دست و پا داشتن جنین و استعدادهای آن، می‌توان فهمید که محدود به دنیای رحم نیست و ادامه خواهد داشت، از خلقت و ظرفیت و استعداد سرشار انسان، می‌توان پی برد که ادامه دارد و محدود نیست، لذا با تأمل و تعمق در خود انسان و شناخت ظرفیت و سعه‌ی وجودی‌اش، ادامه‌ی حیات او و استمرار وجودش و مقصد حرکت‌اش (معاد) اثبات می‌شود. با تفکر و تأمل در خود، بدون استمداد از گزاره‌های دینی، می‌توان فراتر بودن استعدادهای انسان از حیات مادی را فهمید و فی الجمله، نیازها و خواسته‌هایش را تبیین کرد.



دین، از همین احساس نیاز اولیه، شروع می‌شود. در درون نهاد و فطرت همه، گرایش به منبع لایزالی که جواب سؤال‌ها و درخواست‌هایش را از او بگیرد، وجود دارد. دین نیز از همین احساس و شعور فطری و باطنی انسان‌ها، استفاده کرده است. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم... فما يكذبك بعد بالدين﴾^۸

خلقت در «احسن تقویم»، یعنی، تأمل در وجود خود که به حکم وجدان، حسن و سرشاری استعدادها را درک می‌کند، بهترین گواه بر «یوم الدین» است که او را ناگزیر از حرکت می‌کند و جایی برای انکار آن باقی نمی‌گذارد.

حرکت و جریان انسان به سوی معاد، در قوس صعود، روی دیگر سکه‌ی حرکت اواز خدا و مبدأ آفرینش در قوس نزول است. این دو، با هم متلازم‌اند، لذا شناخت انسان و درک عظمت او، با شناخت مبدأ و معاد، ملازمه دارد و با نگاه به انسان و درک عظمت وجودی‌اش، معاد و مبدأ، مسئله‌ای ناگزیر و غیر قابل انکار می‌شود.

آگاهی بر این نکته‌ی دقیق، از روش کتب آسمانی که برای اثبات مبدأ هستی، استدلال نکرده‌اند^۹ نیز میسر است. خدا، جواب سؤال‌ها و خواسته‌های ما است و انسان، با فرض تفکر در خویش، ناگزیر است که خدا را بشناسد و نه تنها نیاز به برهان برای اثبات ندارد که حتی قابلیت انکار نیز وجود ندارد. عمیت عین لا تراک

با درک و فهم مبدأ و معاد و پی بردن به عظمت استعدادها و قوه‌های انسانی و حرکت‌اش به سوی کمال و مقصد نهایی، نه تنها نیاز به راهنما، که اضطرار به او درک می‌شود. اگر راه و حرکت باشد، آن هم حرکتی بی‌نهایت، و از طرفی، نقص‌ها و کاستی‌هایی باشد، نقص در فهم و تصمیم و راه‌یابی و حتی کیفیت حرکت کردن، انسان، خود را مضطر به وجود راهنما و مربی می‌بیند و هیچ نیازی را مهم‌تر و حیاتی‌تر از آن نمی‌داند؛ زیرا، اگر راهنما نباشد، راه، گم می‌شود و گم شدن راه، مساوی با توقف یا حرکت بی‌جهت است، و هر دو، به معنای مرگ استعدادها و تباه کردن ظرفیت‌ها است.



در این نگاه، حرکت و حیات با امام، حیات طیّبه، و زندگی بدون او و غافل از او، مرگ یا تحرّک جاهلی است!

با این توجّه، می‌توان رمزی از رموز تشبیه امام و ولایت به آب را فهمید. آب، سبب زندگی است و معرفت و اجابت دعوت رسول برای زنده‌ها، پیام زندگی دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾

با این نگاه، نه تنها بشر، محتاج بعثت که مضطر به او است و هیچ گزینه‌ای نمی‌تواند خلأ آن را پر کند، نه عقل جمعی بشر، و نه تجربه‌های عرفانی و نه هیچ چیز دیگر. عظمت استعدادها، به بی‌نهایت بودن مسیر حرکت شهادت می‌دهد، و انسان، در هر حال، در حرکت است و توقّف او، مرگ است. انسان، در هر حال، هویت خود را متجدّد و مختلف می‌بیند و این اختلاف، اختلاف در عوارض نیست، بلکه ناشی از اختلاف اطوار و درجات و مواقف است که حرکت دائمی او را تا لحظه‌ی مرگ، به اثبات می‌رساند.^{۱۰} هر چه انسان اوج بگیرد و مسیر را بیش‌تر پیمايد، این اضطرار را بیش‌تر لمس می‌کند، لذا در هیچ انسانی و در هیچ لحظه‌ای از حرکت، نمی‌توان از حجّت، بی‌نیاز بود.

بی‌پیر، مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

طرح استغنای ممدوح و مذموم و تشبیه رابطه‌ی انبیا و مردم به رابطه‌ی طیب و مریض و معلّم و شاگرد که سعی در اغنای مخاطب از خود دارند،^{۱۱} نشان از تحلیل ناصواب انسان و ظرفیت و حرکت او است. اضطرار انسان‌ها به بعثت، نتیجه‌ای است که این مقدمات، در اثبات آن گذشت.

دوم - غدیر

نیاز و اضطرار به بعثت، قانون و راهنمای الهی، در نگاه غیر شیعی، با ختم نبوّت اشباع شد و بلوغ تفکر بشری و سیری طبع اش؛ احساس کاذب استغنای از وحی را در دماغ اش پروراند، و تصوّر کرد که مستغنی از پیامبر و حجّت - با هر تحلیلی که صورت بگیرد - می‌توان از سفره‌ی و حیانی آنان سود جست. از دید برخی، گرچه بشر، در رفع مخاصمات

یا یافتن راه کمال خود، نیاز به وحی و حجّت آسمانی داشت و این قانون و برنامه، با تلقی و "ابلاغ معصوم" برای نجات بشر از حیات هبوط زده، بر آنان عرضه شده است، ولی با ابلاغ قانون کامل - که کمال خود را در فرایندی تاریخی در گذر زمان و پیدایش زمینه‌ها، کسب کرده - می‌تواند با فهم و تفسیر خویش از این مائده‌ی آسمانی، تعیّش کند. پلورالیزم و نسبت فهم و حجّیت همه‌ی آن‌ها، استغنای از حجّت را در دوره‌ی ختمیه مطرح می‌کند. "حسبنا کتابُ الله" شعار کفایت و استغنای بشر از حجّت الهی و معصوم است. ادّعی توان بهره‌وری عقول ناقص فرشیان با اتکای به "قیاس و استحسان" بدون اتکا و بهره‌وری و استمداد از فهمی آسمانی و معصومانه از سفره‌ی و حیانی انبیا است.

غدیر، اضطرار بشریّت به تفسیر انسان رهیده از هوس و کشش و طمع و تهدید است. عصمت، یعنی آگاهی و آزادی، آگاهی به مسیر و آزادی از همه بندها و رقیّت‌ها و کاستی‌ها.

غدیر، ردّ حجّیت فهم‌ها و تکثّر آن و رد استغنای بشر از فهم حجّت معصوم و توان بهره‌وری مستقل از کتاب الهی است، در برابر شعار «حسبنا کتاب الله» است که هم دوش و هم زیستی قرآن با عترت، قانون الهی با فهم معصوم، را بیان می‌کند.

رحلت و کوچ پیامبر و ختم سلسله‌ی نبوّت، در گرو قرار گرفتن قانون (کتاب) در کنار عترت (فهم معصوم) است و ضلالت و گم کردن راه، در تفکیک آن دو، و طرح استغنای از حجّت در حوزه‌ی فهم دین است.

به گوش نداشتن پیام غدیر در تاریخ، گواه است که تلاش همه‌ی رسولان هدایت که تبلور آن، در قرآن محمد ﷺ بود، اگر در کنار فهم معصوم قرار نگیرد، نه تنها راه را نشان نمی‌دهد که ممکن است به بیراهه برساند؛ چرا که قرآن محمد ﷺ کتاب صامت هدایت، «حمّال ذو وجوه» و قابل تأویل‌های ناصواب و کج راه‌های بسیار است. قرآن، آن گاه راهنمای انسان به سوی کمال است که «کتاب ناطق» و «فهم معصوم» در کنارش و مفسّر و

مبیّن‌اش باشد.



به شهادت قرآن و غدیر، حجّت الهی و فهم معصوم، ضرورت زندگی بشر برای راهپیمایی در مسیر هدایت و سعادت است. انسان، در حرکت مستمر خویش، همچنان که محتاج برنامه و قانون فراطبیعی است، محتاج فهم برتر معصوم که ملاک و میزان صحت و سقم بقیه‌ی فهم‌ها، است تا سردرگم و گرفتار تشّت نشود.^{۱۲}

منهای معصوم حرکت کردن، انسان را گرفتار بی‌راهه‌های زیادی می‌کند و همراه آنان^{۱۳} حرکت کردن، یعنی گام زدن در صراط مستقیم و مطمئن:
«أنتم الصراط الاقوم».^{۱۴}

تاکنون احتیاج و اضطراب انسان در مسیر حرکت به سوی آرمانشهر نبوی، به دو عامل قانون الهی (وحی) و «تلقی معصومانه‌ی» آن از سوی پیامبران الهی و تفسیر و «فهم معصومانه» از آن در تفکر و نگاه شیعی بررسی شد.

سوم - ظهور

اینک مسئله‌ی حیاتی و سرنوشت ساز دیگری مطرح می‌شود. آیا در حرکت بی‌نهایت انسان و تحقق آرمانشهر موعود، این دو عامل، کافی است و با وجود قانون و فهم عاری از خطا، بشریت به سر منزل مقصود می‌رسد یا خیر؟ آیا برای تکمیل این فرآیند، حلقه‌ای مفقود است که باید آن را یافت؟ سؤال را به گونه‌ی دیگر طرح کنیم. اگر عناصر لازم برای هدایت بشری، طبق قواعد عقلی و کلامی، تهیه و تعبیه شده است، چرا بشریت و حتی مسلمانان و شیعیان، به آرمانشهر موعود و مدینه‌ی فاضله نرسیده‌اند؟ اگر عناصر لازم، ناکافی است، چه حلقه‌ای مفقود است؟ علت فقدان آن چیست؟ چه گونه محرومیت جامعه‌ی بشری از این فیض و شاهرگ حیاتی که بدون آن تمام برنامه‌ها بی‌نتیجه مانده است، توجیه و تحلیل می‌شود؟

کند و کاو و تفحص از حلقه‌ی مفقود که سعادت بشریت، رهین آن است، کارگشا است و تحلیل آن، تا بیابیم که این اضطراب چگونه در دورانی گرفتار فترت شده است، بسیار مهمّ به نظر می‌رسد.

در تفکر شیعی، حلقه‌ی مفقود - که بسیار حساس و حیاتی است - آن است که نه تنها انسان‌ها برای پیمودن مسیر خود محتاج به تلقی معصومانه از وحی و تفسیر صواب و برخاسته از عصمت آن است که در اجرای آن قانون و برداشت نیز محتاج به توان و «مدیریت معصوم» اند. این، همان خلایق است که پس از رحلت پیامبر به وجود آمد. با وجود اعتراف به فضل و علم و فهم ممتاز علوی، با بهانه‌های کودکانه، عرصه‌ی مدیریت جامعه را مستغنی و مستقل از توان معصوم معرفی نمودند و تاریخ، در عمر دراز خود، سرخوردگی انسانیت را از این محرومیت، به کرات مشاهده کرده است.

در این نگاه و با این تحلیل، تحقق جامعه‌ی آرمانی برای شهروند فضیلت مدار یا جامعه‌ی توسعه یافته، محتاج سه عامل است:

نخست، برنامه و قانون کامل و جامع که همه جانبه باشد و خیر و صلاح جامعه را در نظر گرفته باشد. این مهم، با خاتمیت و به دست پر برکت سید رسولان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، همو که فرمود: «أوتیت جوامع الکلم»^{۱۵}، که تبلور و ظهور آن را در جامعیت دین و شریعتش نظاره گر هستیم، حاصل شد.

دوم، فهم و برداشت صحیح از قانون. هر اندازه، قانون، بی نقص باشد، اگر مفسر آن، ناقص باشد، در اندام زیبای آن، اعوجاج می اندازد. تاریخ، شاهد صدق گفتار ما است که گروه‌های مختلفی، از همین قانون کامل الهی، برداشت‌های ناصواب و خطرناکی داشته‌اند تا آن جا که فهم معصوم و مطلع و آگاه (علی علیه السلام) را بر آن داشت که بفرماید:

«کلمة حق یراد بها الباطل».

خوارج و جریان تفکر اشعری گرای و تفکر اعتزالی و... از این نمونه‌اند. این مهم نیز با جریان امامت معصوم که ملجأ و مرجع علمی و ملاک صحت و سقم فهم‌ها است، در تفکر شیعه، تأمین شد.

سوم، مدیریت و اجرای کامل این قانون است. این، نیز در گرو عصمت است؛ زیرا، انسان اسیر جهل و خواهش... از اجرای قانون عدالت الهی، عاجز است. او، که مطیع



شهوت و قدرت و ثروت است در اجرای قانون شریعت، تعلل می‌وزد. با تحقق این مهم، اصلاحات بشری و حرکت به سوی کمال، به سر منزل مقصود می‌رسد.

نکته‌ای که باید تحلیل و تبیین شود، این است که «چرا جامعه‌ی بشری، از این عامل محروم است؟» و «خدای که دو عامل و زمینه‌ی قبلی را فراهم کرده چرا زمینه‌ی ظهور و تحقق عامل سوم را فراهم نکرده است؟» و «اصولاً، تکلیف انسان‌ها در دوران غیبت حجت چیست؟» و «در تفسیر قانون و در اجرای آن، چه باید بکنند؟» آیا این نسل گرفتار ظلمت و مستحق لعنت‌اند که از مواهب بی‌بهره باشند یا راز و رمز مسئله را در جای دیگری باید جست؟

روشن شدن این نکته، مرهون این است که بدانیم، امام و حجت‌الهی، در یک منظر، دو رسالت خطیر بر عهده دارد: الف) تفسیر قانون؛ ب) اجرای قانون.

ائمه علیهم‌السلام برای تعلیم برداشت صواب و فهم صحیح از قانون، تلاش مستمر و ستودنی داشتند و سعی وافری کردند تا اصحاب خود را با شیوه‌ی فهم دین - اجتهاد - آشنا کنند. *علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریع*، از این نمونه است.

اوج این حرکت را در زمان عسکریین علیهم‌السلام با ارجاع مردم در وجوه شرعی و فتوا به وکلای خویش مشاهده می‌کنیم که شیوه‌ی فهم بشری از قانون الهی، را تعلیم و تصویب نموده‌اند و اندازه‌ی لازم، برای حرکت در مسیر رشد را تأمین کردند.

با تعلیم خود ائمه علیهم‌السلام، حداقل لازم در عرصه‌ی فهم شریعت، تحت مقوله‌ی اجتهاد، حاصل شد و فقیهان، بار رسالت ائمه علیهم‌السلام را در این حوزه - حوزه‌ی تفسیر دین - به دوش کشیدند.

بعد دیگر شئون امامت، اجرای قانون شریعت است که بالمآل به عدالت مطلق ختم می‌گردد. حکومت و مدیریت جامعه نیز، عرصه‌ی حضور معصوم برای راهنمایی و رشد انسان‌ها به سوی کمال است.



حلقه‌ی سوم، اضطرار بشری و نیاز به مدیریت معصوم است که قانون فرا انسانی را با فهمی عاری از خطا و توانی معصومانه، به اجرا بگذارد. این مهم، بر خلاف دو عامل گذشته، یک سویه و یک طرفه نیست، بلکه تحقق آن، وابسته‌ی یک نوع تعامل و خواست دو طرفی است، یا بهتر بگوئیم منوط به خواست مردم است.

حکومت بر مردم، فرع قبول آنان است و حرکت اصلاحی انبیا، از همان آغاز، برای این بوده که مردم، خود، به قسط قیام کنند ﴿لیقوم الناس بالقسط﴾. تحقق حاکمیت معصوم، ظرفیت و قابلیت و بلوغی خاص می‌طلبد. انسان باید به جایی برسد که خیر خودش را که تن دادن به حاکمیت عدل است، تشخیص بدهد. تجربه‌ی حاکمیت معصوم، بدون بلوغ و کمال در فهم، با شکست و عدم توفیق ظاهری روبه‌رو می‌شود. رسیدن به این بلوغ فکری، زمینه و زمان می‌خواهد. انسان، با رشد و توسعه در علوم و تجربه‌ی انواع حکومت‌ها و یأس عمومی از مدیریت غیر معصوم، می‌یابد که رشد و سعادت خویش، در گرو یأس از زمین و زمینیان و جستجوی حلقه‌ی سوم، یعنی مدیریت معصوم است. مدیریت دانش و ارزش نه مدیریت خواهش.

هر مدیریتی غیر از مدیریت ارزشی، اگر عنان جامعه را به دست بگیرد، و لو در نقاب موجّه و عناوین فریبا، دوری از مسیر حرکت و رشد است. جامعه‌ی هبوط زده، شاید بتواند با مدیریت علمی، آن هم علم در مقابل دین، حیات خود را اداره کند، اما جامعه‌ی مدنی ایمانی، بر محوریت مدیریت ایمان و علم توأم با آن (مدیریت ارزش) راه رشد و صلاح خود را می‌یابد.

همین جا، به اشاره می‌گویم، در عصر فقدان و حرمان از مدیریت معصوم، نیابت فقها از معصوم در حاکمیت، به حرکت و رشد جامعه‌ی انسانی به سوی کمال، کمک مؤثر و شایانی می‌کند. فقیهان، به نص معصوم علیه السلام، همچنان که در عرصه‌ی فهم شریعت، نایبان معصوم‌اند و مراجعه‌ی به آنان، مأجور است، در حوزه‌ی مدیریت و حاکمیت نیز جانشینان آن امام‌همام‌اند تا جامعه، با تجربه‌ی حکومت دینی، خود را برای تجربه‌ی



حکومت معصوم، آماده کند.

تحقق حکومت معصوم، وامدار ایجاد مقتضی و رفع موانعی است که سد فهم و خواست انسان‌ها است، لذا در روایات، آمده است که در آستانه‌ی حکومت امام مهدی (عج) قتال با ائمه‌ی کفر و کسانی که صدّ عن سبیل الله کنند، و به عنوان یک حرکت نمادین، قتل شیطان، تحقق می‌یابد.

در طرف تأمین ایجاد مقتضی، تکمیل عقول عباد، آموزش و تعلیم عمومی، رشد علم و... مطرح می‌شود. با ایجاد مقتضی و رفع موانع، زمینه‌ی تحقق حکومت عدل جهانی، با مدیریت معصوم، به سرانجام می‌رسد. و با تحقق حلقه‌ی سوم، مدیریت معصوم علیه السلام، آرمانشهر موعود همه ادیان و ملت‌ها بدست ابر مرد موعود جهان بشری «مهدی الامم» تحقق می‌یابد.

به امید آن روز

پی‌نوشت‌ها:

۱۰. ملاصدرا، ضمن فهم این دقیقه، نکات لطیفی از کریمه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ﴾ استفاده کرده است. خوانندگان محترم را به الشواهد الربوبیة، اشراق نهم از شاهد دوم، تحت عنوان «حکمت عرشیه» ارجاع می‌دهیم.
۱۱. عبدالکریم سروش، کیان، ش ۲۹، ص ۱۴.
۱۲. انعام: ۱۵۳: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمِ عَنِ السَّبِيلِ﴾.
۱۳. واللازم لکم لاحق.
۱۴. زیارت جامعه‌ی کبیره.
۱۵. الشواهد الربوبیة، ملاصدرا، اشراق دوازدهم، شاهد دوم از مشهد چهارم.

۱. در متون دینی نیز مشابه این نکته وجود دارد که إذا بنی الملك علی قواعد العدل - نصر الله مَوالیه و خذل مُعادیه (میزان الحکمة، ح ۹، ص ۱۸۹).
۲. نبوت تطبیقی اسلامی - مسیحی (پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام دانشگاه قم) از نویسنده، ص ۹۱.
۳. فراهایی از اسلام، ص ۲۵؛ بررسی‌های اسلامی، علامه‌ی طباطبایی.
۴. وحی یا شعور مرموز، علامه‌ی طباطبایی.
۵. نبوت تطبیقی اسلامی - مسیحی، ص ۹۱.
۶. اصول مسیحیت، ساروخاچیکی.
۷. الکسیس کارل، کتابی به نام انسان موجودی ناشناخته، در همین موضوع نگاشته است.
۸. تین: ۴ و ۷.
۹. در قرآن مجید، طبق عقیده‌ی مفسران، استدلال بر اثبات وجود خدا، یا ارائه نشده یا در یکی دو مورد بیش‌تر نیست.

